فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- عدالت) 2](#_Toc529408332)

[اشاره 2](#_Toc529408333)

[جمع‌بندی مباحث باب ملکه تاکنون 2](#_Toc529408334)

[مطلب اول: اقسام ملکات 2](#_Toc529408335)

[قسم اول: هیئات نفسانیه مسنخ با فعل خاص 2](#_Toc529408336)

[قسم دوم: انجام افعال به خاطر یکه عامل بیرونی 3](#_Toc529408337)

[مطلب دوم: مراتب ملکات 4](#_Toc529408338)

[تحلیل سوّم: عدالت به معنای فعل طاعات و ترک معاصی به صورت مستمر 5](#_Toc529408339)

[عناصر و قیود موجود در معنای عدالت لغوی در قول سوم 5](#_Toc529408340)

[قید اول: عدالت وصف افعال است نه وصف احوال 5](#_Toc529408341)

[قید دوم: معنای عدل در شرع (فعل طاعات و ترک معاصی) 6](#_Toc529408342)

[قید سوم: استمرار در فعل طاعات و ترک معاصی 6](#_Toc529408343)

[مراتب انطباق عمل با موازین 6](#_Toc529408344)

[مرتبه اول: مطلق فعل طاعات و ترک معاصی 7](#_Toc529408345)

[مرتبه دوم: انطباق کثیر افعال با موازین 7](#_Toc529408346)

[مرتبه سوم: انطباق غالبی افعال شخص با موازین 7](#_Toc529408347)

[مرتبه چهارم: انطباق دائمی با موازین 8](#_Toc529408348)

[قید چهارم: جایگاه انگیزه در افعال شخص 9](#_Toc529408349)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- عدالت)

## اشاره

در مسأله بیست و سوّم بحث پیرامون عدالتی بود که در مرجع تقلید شرط شده است که در جلسات گذشته بعد از بیان مقدماتی اقوالی ذکر شد که در ذیل این اقوال قبل از ورود در استدلالات بر اقوال گفته شد که هر یک از این اقوال نیاز به تحلیلی دارد تا مشخص شود که مقصود قائل چیست و احیاناً احتمالاتی که در باب آن قول وجود دارد چیست.

در اینجا بحث اوّل در تحلیل دو قول چهارم و پنجم بود که از آن گذشتیم و در آن هم تحلیلی انجام شد و هم از اصل امکان آن دفاع شد و همچنین احتمالات ده‌گانه‌ای که در ذیل آن اقوال بود عرض شد.

سپس وارد تحلیل دو قولی شدیم که به نحوی ملکه را در تعریف عدالت اخذ کرده بود و درواقع عدالت را ملکه باعثه علی فعل الواجبات و ترک المحرّمات می‌دانست.

در این دو قول عنوان ملکه وارد شده بود و بحث مفصّلی پیرامون آنها وجود داشت که ابتدا یک بحث راجع به حقیقت ملکه بود و پس از آن در خصوص مراتب و درجاتی که متصوّر می‌شد بحث انجام شد.

## جمع‌بندی مباحث باب ملکه تاکنون

آنچه در جمع‌بندی مباحث گذشته در باب ملکه تاکنون جهت یادآوری مناسب است چند مطلب می‌باشد:

### مطلب اول: اقسام ملکات

مطلب اول در این جمع‌بندی این است که همان‌طور که روشن شد آنچه در فلسفه به‌عنوان کیف نفسانی و ملکه نامیده می‌شود می‌بایست تقسیمی در همان‌جا انجام شود، به این معنا که وقتی به مباحث فلسفی در تحلیل ملکات و هیئات نفسانیه مراجعه شود خلأ وجود دارد و نیاز به تکمله‌ای در این مباحث فلسفی وجود دارد. اساس آنچه در اینجا به آن پرداخته و بر آن تأکید شد این بود که این هیئات نفسانیه که موجب صدور افعال با آسانی نسبی می‌شوند بر دو قسم می‌باشند –که جمع‌بندی مهم ما در تعریف ملکه این بود- این هیئات و احوال نفسانیه‌ای که موجب سهولت و روانی بیشتر عمل می‌شوند –از فاعل و عامل- اینها دو قسم می‌باشند:

#### قسم اول: هیئات نفسانیه مسانخ با فعل خاص

قسم اوّل همان است که در فلسفه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است و آن عبارت است از هیئات نفسانیه‌ای که مسانخ با افعال خاص در خارج می‌باشند، به‌عبارت‌دیگر مسانخت خاصی با افعال خارجی دارند به این معنا که این هیئت مستقیماً همان حالت ویژه‌ای است که با این افعال معیّن ارتباط دارند. درواقع آن کارآمدی، مهارت و هیئتی که در نفس پدید آمده و مسانخ با افعال خاصی می‌باشد همچون رانندگی، آشپزی و به‌طور کل تمام مهارت‌ها و فنونی که در عالم وجود دارد. این یک نوع از هیئات می‌باشد که مستقیماً مسانخ با این فعل است، مثلاً یک هیئت مسانخ با آشپزی، یک هیئت مسانخ با رانندگی، یک هیئت مسانخ با سخنرانی و ... که این حالت روحی که در اثر تمرین غالباً به دست می‌آید و گاهاً با موارد دیگری حاصل می‌شود، این حالت تناسب با این افعال دارد که اگر این حالت و هیئت نباشد این افعال می‌بایست ذهن با یک دقّت بالایی مراتب صدور فعل ارادی را با تفصیل و معطّلی سپری کند که وقتی این هیئت در ذهن و روان انسان قرار می‌گیرد موجب سرعت بخشی به مبادی فعل می‌شود.

این یک نوع از هیئات نفسانیه است که معمولاً مقصود از ملکات اینها می‌باشد که در این هیئات نفسانیه هم ملکات وجود دارد که گاهی بدون تخلّف و گاهی با تخلّف می‌باشد و به‌طور کل همان مطالبی که سابقاً گفته شد.

#### قسم دوم: انجام افعال به خاطر یکه عامل بیرونی

نوع دوّم ملکات و هیئات نفسانیه‌ای است که با آن افعال مسانخت ندارد لکن به واسطه‌ای تعلّق گرفته است که آن موجب می‌شود تا سهولت نسبی بر افعال عارض بشود. این هیئتی که در اثر خوف من الله در انسان پدید آمده است یا ممکن است در اثر رجاء الی الله حاصل شده باشد و یا بالاتر از اینها در اثر حب الهی در انسان ایجاد شده باشد که البته صرفاً نسبت به خدا هم ندارد بلکه نسبت به هر عامل دیگری نیز می‌تواند باشد؛ یعنی اگر در انسان احوالاتی همچون ترس، امید یا عشق نسبت به یک عاملی رسوخ پیدا کند (که اینها عمده عوامل تأثیرگذار در انجام افعال می‌باشند) و آن عامل نیز اراده‌ها و یا اقتضائاتی داشته باشد همین که انسان تعلّق به آن پیدا کرد، این تعلّق خاطر خوفی، رجائی، شوقی و هر چیز دیگری که باشد، این تعلّق خاطر به این عامل منعکس می‌شود به اقتضائات آن که البته همیشه هم لازم نیست که این عامل مولی باشد و یا حتّی مختار و مرید و امثال اینها باشد بلکه یک عامل طبیعی نیز می‌تواند منشأ آن باشد، مثل اینکه ترسی برای انسان نسبت به تصادف ثابت شده است که این ترس ثابت نسب به یک عامل خطر موجب می‌شود تا انسان را نسبت به یک افعالی وادار کند و نسبت افعال دیگری باز بدارد. پس همان‌طور که ملاحظه شد ضرورتی ندارد که این عامل مولی یا یک موجود مختاری باشد بلکه می‌تواند یک عامل بیرونی که اصلاً اختیاری هم در او وجود ندارد باشد که انسان نسبت به آن ترس دارد یا امید دارد و یا علاقه به چیز خاصی دارد. مثلاً بسیاری از افعال را اگر انسان قرار بود به شکل عادی و معمول انجام دهد از آن سر باز می‌زد لکن از آنجا که مثلاً در اینجا باغچه‌ای و گل و گیاهی وجود دارد و شخص به آن علاقه‌مند بوده و قصد حفظ آن را دارد هر روز حتی هنگام اذان صبح هم از خواب برخاسته و آن را آبیاری می‌کند.

این علاقه‌ها، محبت، خوف، رجاء و ... گاهی به یک عامل طبیعی تعلّق گرفته و آن عامل هم اقتضائاتی دارد و گاهی نیز به یک عامل ذی‌شعوری تعلّق می‌گیرد تا جایی که این عامل ذی‌شعور به یک مولی برسد. درهرصورت این خوف، رجاء و ترس و امید یا عشق و علاقه موجب می‌شود که از این موجود به اقتضائات آن و یا اراده‌های آن تسرّی پیدا کرده و راحت‌تر آنها را انجام داده و یا آنها را ترک نماید. البته عوامل دیگری هم به‌عنوان مزاحم وجود دارد که این افعال را انجام ندهد همچون تنبلی، آسایش‌طلبی، شهوت، غضب و ...؛ اما این عشق، حب یا خوف که در شخص رسوخ پیدا کرده است موجب می‌شود تا شخص بتواند بر آن موانع غالب بشود.

البته در بحث عدالت به معنای اخلاق و ... عرض شد که به نوعی ممکن است همین حالت باشد اما در آنجا درونی بوده و در اینجا بیرونی است.

این مطلب نیز قبلاً عرض شد که این ملکات گاهی با یک صنف از افعال ارتباط دارد، گاهی با یک جنس و گاهی با یک نوع از افعال مرتبط می‌باشد که اینها مفصلاً عرض شده است و مباحثی که امروز مطرح می‌شود همگی تکرار گذشته است که به جهت اهمیت بحث در اینجا مجدداً تکرار می‌شود لکن به صورت خلاصه و الا در مباحث قبلی نکات اضافی بسیار وجود داشت که در اینجا فقط به جهت اهمیت قضیّه تفاوت این دو مطلب عرض می‌شود که درواقع هیئات نفسانی گاهی مستقیماً با سنخی از افعال (صنفی، نوعی یا جنسی) ارتباط دارد و گاهی این حالت نفسانیه که در اثر خوف و رجاء و حب می‌باشد به چیزی تعلّق گرفته است و به واسطه او افعال حاصل می‌شود علیرغم اینکه این افعال مزاحماتی نیز دارند که این ملکه‌ای که در بحث ما وجود دارد از نوع دوّم می‌باشد.

منتهی عرض در اینجا این است که هر دو صورت فوق از هیئات نفسانیه راسخه فی النّفس می‌باشند که موجب سهولت اعمال یا ترک اعمال می‌شوند که آن تعریف فلسفی ملکه سابق بر هر دو نوع می‌باشد، منتهی تاکنون ذهن افراد در تعریف ملکه در مباحث فلسفی با همان قسم اوّل مأنوس بوده است که در اخلاق هم به نحوی وجود دارد، درحالی‌که نوع دیگری از هیئات نفسانیه است که همان نقش را ایفاء می‌کند و شخص را قادر می‌کند تا با عوامل مزاحم مقابله کرده و با سرعت نیز این عمل را انجام دهد؛ به‌عبارت‌دیگر به این شخص توانایی مقابله با عوامل مزاحم و سرعت عمل می‌بخشد؛ و البته این هم گفته شد که همین نوع دوّم که در اینجا مدنظر می‌باشد نیز منشأ یک ملکات ثانویه‌ای از نوع اوّل می‌شود که البته این مهم نیست بلکه آنچه مهم است همین حالت اوّلی است که حالتی است که به او توانایی مقابله با عوامل مزاحم و انجام فعل می‌دهد که این شخص می‌تواند با عوامل مزاحم مقابله کرده و فعل را انجام بدهد که البته وقتی این حالت هر چه پیش برود به مرور عوامل مزاحم کمرنگ می‌شود و ملکه مسانخه با فعل پدید می‌آید و مثلاً شخص عادت می‌کند که هر روز نماز بخواند و این نماز را هم با سهولت و روانی می‌خواند که درواقع در این شخص ملکه فعلی حاصل شده است اما اساس انجام این افعال آن ملکه مذکور در قسم دوم می‌باشد که این ملکه ثانوی را حاصل می‌کند.

سؤال: آیا ممکن است برای کسی در انجام رذائل هم ملکه حاصل شود؟

جواب: بله، این حالت در رذائل هم قرار می‌گیرد و به درواقع تعلّق خاطری که شخص به شیطان یا یک موجود شیطانی پیدا کرده است، یا به یک مولای بد پیدا کرده است یا رفیق بد پیدا کرده است، اینها موجب می‌شود که همین حالت برای شخص به سمت رذائل برود که هر آنچه در بالا گفته شد عیناً در طرف مقابل حاصل می‌شود. منتهی با توجه به اینکه شخص با سیل شهوات هماهنگ‌تر می‌باشد لذا تسهیل بیشتری ایجاد می‌کند.

آنچه گفته شد اساس عرضی بود که در اینجا مطرح شد و به نحوی نیز ممکن است کلمات فقها به همین مطلب اشاره داشته باشد لکن این‌چنین تحقیق جامع و دقیقی وجود ندارد، البته تتبع بنده چندان زیاد نمی‌باشد لکن لااقل در منابعی که بنده ملاحظه کرده‌ام چنین تحلیلی وجود ندارد اما کلماتی دارند که می‌توان این‌چنین تحلیلی را از آن برداشت کرد و درواقع این تحلیل را به آن کلمات نسبت داد.

### مطلب دوم: مراتب ملکات

آنچه گفته شد یک عرض اساسی در تحلیل ملکات بود و عرض دیگر هم همان مراتب این ملکات می‌باشد که این مراتب هم در قسم اوّل می‌باشد و هم در قسم دوّم که البته در اینجا در معنای دوّم این مراتب اجرا شده و گفته شد که چهار قسم اساسی و چهار مرحله در ملکات وجود دارد که از عصمت و تالی تلو عصمت شروع شده و دو حالت دیگری نیز در ادامه وجود داشت که آن هیئت نفسانیه به‌گونه‌ای بود که اگر هم تخلّف نادر یا کثیر هم پیدا می‌شد بلافاصله ندم به دنبال آن می‌آمد که این مراتب قبل از مرتبه‌ای است که تخلّف اکثر بشود، یعنی درواقع شرط اول این بود که تخلف یا نادر باشد و یا اگر هم از ندرت بیشتر است در حدّ غلبه نباشد و شرط دوم نیز این بود که ندم حاصل شود که وقتی این دو شرط وجود داشت مشخص می‌شد که ملکه برای شخص وجود دارد. لکن اگر اکثریّت روی تخلّف قرار می‌گرفت و یا اینکه ندم برای شخص نسبت به تخلف حاصل نمی‌شد هر کدام از این دو شرط که مفقود می‌شد مشخص می‌شد که ملکه وجود ندارد که با این دو شرط چهار صورت شامل ملکه شده و چهار صورت دیگر نیز از آن خارج می‌شد.

به‌طور کل جمع‌بندی کلان از مجموع مباحث تحلیلی در باب ملکات این دو مطلب اساسی بود.

# تحلیل سوّم: عدالت به معنای فعل طاعات و ترک معاصی به صورت مستمر

در اینجا بحث تحلیلی سوّم شروع می‌شود که این بحث پیرامون قولی است که در آن گفته می‌شد عدالت همان فعل طاعات و ترک معاصی است به صورت مستمرّ و ...

این نظریه دیگری است که در کلمات پیشینیان هم بعضاً وارد شده است و در دوره اخیر هم مرحوم آقای خوئی بر آن تأکید کرده و اصرار بر آن داشته‌اند و همچنین محشّین دیگر نیز همان‌طور که قبلاً عرض شد به این قول تمایل پیدا کرده‌اند که در ترتیب مباحث در اینجا قول سوّم می‌باشد.

پس همان‌طور که مشخص شد تحلیل اول ما پیرامون قول چهارم و پنجم بود، تحلیل دوم راجع به قول اول و دوم بود و این مبحث تحلیلی سوّم راجع به قول سوّم می‌باشد.

در قول سوّم گفته می‌شد که عدالتی که در شرع –چه در باب قاضی، چه مرجع، چه امام جماعت و چه شاهد- آمده است عدالت به معنای ملکه نیست و درواقع در تعریف عدالت ملکه نیست بلکه عدالت وصف فعل می‌باشد. عدل مقابل جور است و با این تعریف جور به معنای ستم روا داشتن است که در مقابل آن عدالت است که هنگامی هم که به لغت مراجعه می‌شود از کاربردها و تفسیرهای لغوی همین مفهوم فعل به نظر می‌آید. در این مفهوم ابداً اسم و نام و نشانی از ملکه وجود ندارد بلکه عدالت یعنی همان استقامت در مسیر، استواء در عمل و موارد دیگری از این قبیل، یعنی همین که کسی بر مسیر درستی حرکت کند این عدالت است.

## عناصر و قیود موجود در معنای عدالت لغوی در قول سوم

این معنای لغوی عدالت می‌باشد، منتهی آنچه در این قول مورد تأکید قرار گرفته است این است که این استقامت بر تکالیف که عبارت است فعل طاعات و ترک معاصی، به این تعبیر عدالت مطلقاً به معنای فقهی گفته نمی‌شود بلکه قیودی هم برای آن وجود دارد که اینها در کلمات مرحوم خوئی وجود دارد و در اینجا به بیان دیگری تقریر می‌شوند.

به جهت اینکه فرمایش ایشان و قیود مذکور ایشان روشن شود می‌بایست چند عنصر در اینجا تفکیک شود.

اگر عدالت به معنای لغوی أخذ شود و در شرع داخل شود می‌تواند یک معنای بسیار وسیعی پیدا کند، اما هنگامی که عدالت در باب قاضی و شهود و... قرار می‌گیرد ایشان می‌فرمایند که این عدالت -که همان معنای لغوی است که در آن هم ملکه‌ای نیست- دارای عناصر و مؤلفه‌هایی می‌باشد.

### قید اول: عدالت وصف افعال است نه وصف احوال

عنصر و قید اول در این تعریف همان جنبه سلبی است که قبلاً اشاره شد؛ که در عدالت جنبه ملکه و احوال نفسانیه دخالتی در مفهوم ندارد و به‌عبارت‌دیگر عدالت وصف افعال می‌باشد نه وصف احوال. درواقع همان‌طور که گفته می‌شود صفات فعل و صفات ذات، در اینجا نیز عدالت را نباید جزء صفات ذات و مسائل روحی و روانی دانست بلکه عدالت وصف عمل می‌باشد مثل اینکه ظلم هم وصف عمل است، عدالت و ظلم، عدالت و جور و ... اینها وصف عمل می‌باشند و در اینها ملکه وجود ندارد.

### قید دوم: معنای عدل در شرع (فعل طاعات و ترک معاصی)

عنصر و قید دوم اینکه این عدلی که در اینجا وصف عمل می‌باشد در شرع بر فعل طاعات و ترک معاصی منطبق می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر عدالتی که وصف عمل می‌باشد به این معنا است که کار درست انجام دادن مطابق با موازین و ضوابط و ... این‌گونه اعمالی که عمل منطبق با موازین و عمل منطبق با شرایط درست می‌باشد به این صورت عدالت گفته می‌شود و عدل یعنی عمل عادلانه و عمل عدل یعنی عمل منطبق با ضوابط و شرایط. منتهی این عدل وقتی در شرع قرار می‌گیرد می‌شود عمل مطابق با ضوابط شرعی که عمل مطابق با ضوابط شرعی همان فعل الطاعه و ترک المعصیه می‌باشد چراکه ضوابط شرعی همان طاعات و معاصی می‌باشد که این طاعات و معاصی البته دارای درجات و مراتب است البته مجموعاً و به‌طور کل همین طاعات و معاصی می‌باشد.

پس به‌طور کل این دو نکته واضح است که:

اولاً ملکه در این وجود ندارد و عدل و جور وصف ذات و وصف روح و روان نمی‌باشد بلکه وصف افعال می‌باشد –البته گاهی ممکن است به روح و روان نسبت داده بشود اما آن ثانوی می‌باشد اما در مفهوم این‌چنین نیست.

دوماً اینکه این فعل مطابق با ضوابط و موازین همان مفهوم عرفی عدل می‌باشد و هنگامی که در شرع به کار می‌رود به معنای ضوابطی است که مورد تأیید شرع می‌باشد، حال این ضوابط یا از ناحیه شارع تأسیسی است و یا اینکه امضایی است و همان است که عقلا و عقل فهمیده و شارع هم آن را امضاء نموده است، اما تأسیسیات هم دارد که عبارت است از آنهایی که در نگاه شرع مقبول افتاده است و درواقع عمل باید مطابق آنها باشد.

### قید سوم: استمرار در فعل طاعات و ترک معاصی

مؤلفه و رکن سوّم این تعریفی که در قول سوّم آمده است این است که؛ استمرار بر فعل طاعات و ترک معاصی در اینجا مقصود می‌باشد. این صورت تا حدودی با معنای عام عدل فاصله می‌گیرد چراکه معنای عام عدل از آنجایی که وصف فعل می‌باشد هر فعلی می‌تواند فعل عادلانه یا فاسقانه باشد، اما عدلی که در اینجا گفته می‌شود درواقع عمل مستقیم و منطبق با موازین است اما به صورت مستمر که این یک بار و مسأله اضافه‌ای است که در عنصر سوّم در تعریف عدالت طبق نظر قائلان آن اخذ می‌شود.

سؤال: آیا این استمرار به جهت شریعت وارد شده است؟

جواب: خیر در این بحث شریعت وجود ندارد بلکه مناسبات و ارتکازاتی وجود دارد که در اینجا گفته می‌شود مقصود این استمرار است اما این مسأله ارتباطی به شریعت ندارد.

#### مراتب انطباق عمل با موازین

توضیح مطلب این است که هنگامی که گفته می‌شود عمل باید منطبق با موازین باشد این عبارت دارای چند مرتبه است که بایستی به آنها دقّت شود و تا حدودی شبیه به مراتبی است که در ملکات گفته می‌شد اما تفاوت‌هایی نیز با هم دارند:

در اینجا بر خلاف مراتب ملکات که از اکثر به اقل گفته شد در این مسأله از اقل به اکثر خواهیم رفت:

##### مرتبه اول: مطلق فعل طاعات و ترک معاصی

اولین مرتبه در انطباق عمل با موازین در جایی است که گفته می‌شود عادل به معنای صرف الوجود کسی است که فعل طاعت و ترک معصیتی از او صادر می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر عادل یعنی کسی که کار خوبی از او صادر شده است و کار بدی از او ترک شده است، این به نحو صرف الوجود و مطلق می‌باشد که با این معنا کسی که حتی یک کار خوب هم انجام داده است می‌توان به او عادل اطلاق شود و هم‌زمان هم می‌توان گفت شخصی عادل است و فاسق است، عادل است و ظالم است، در این کار عادل است و در این کار خارج از ضوابط است.

این یک معنا می‌باشد که به این معنا عادل یک مفهوم بسیار عامی دارد و شاید بتوان گفت تمام کسانی که مسلمان هستند و منافق مطلق نیستند با این معنا هم عادل هستند و هم فاسق‌اند، در برخی افعال عادلانه عمل کردند و در برخی افعال دیگر از ضوابط خارج شده‌اند. این یک درجه‌ای از مفهوم عدل و مصداق آن می‌باشد.

##### مرتبه دوم: انطباق کثیر افعال با موازین

درجه دیگر از عدالت این است که فعل طاعات و ترک معاصی کثیراً ما از او صادر می‌شود، در اینجا حالت مطلق سابق نیست که حتی با فعل نادر هم عدالت صدق کند بلکه در اینجا شخص افعال خوب و ترک معصیت را زیاد انجام می‌دهد.

این مرتبه حتی حالت دوم نیز عدالت را شامل نمی‌شود، یعنی صرف اینکه شخصی زیاد کار خوب انجام می‌دهد و زیاد هم معاصی را ترک می‌کند لکن این شخص در طرف مقابل هم کارهای خوب بسیاری را ترک می‌کند و یا معاصی زیادی هم انجام می‌دهد فلذا از این جهت با ظالم و فاسق نیز سازگار است. پس این مرتبه دوم هم نمی‌تواند به مفهومی باشد که در اینجا مورد نیاز و مقصود است. درواقع مناسبات حکم و موضوع موجب می‌شود که این مرتبه هم مقصود نباشد.

##### مرتبه سوم: انطباق غالبی افعال شخص با موازین

مرتبه دیگر این است که شخصی غالباً طاعات را انجام می‌دهد؛ یعنی در این حالت شخص به صورت غالب طاعات را انجام داده و معاصی را ترک می‌کند، یعنی در اینجا فعل طاعات و ترک معاصی بر رفتار شخص غلبه دارد.

سؤال: تفاوت این مرتبه با مرتبه دوم در چیست؟

جواب: به‌طور خلاصه باید گفت مرتبه اول در جایی است که مفهوم عدالت تا حدّی مطلق می‌باشد که حتی اگر کسی گاهی نادراً و معدود طاعت را انجام داده و معصیت را ترک کرده باشد در این معنا سازگار می‌باشد یعنی در این مرتبه نادراً نیز عدالت صادق است. در مرتبه دوم این است که این فعل و ترک نادر نیست بلکه زیاد انجام می‌شود اما نه به صورت غالبی، یعنی شخص هم افعال خوبش زیاد است و هم افعال بد او؛ و مرتبه سوّم جایی است که فعل طاعات و ترک معاصی در شخص غلبه دارد، یعنی اکثر و اغلب اعمال شخص مطابق با ضوابط می‌باشد.

##### مرتبه چهارم: انطباق دائمی با موازین

مرتبه آخر هم در جایی است که افعال شخص دائماً مطابق با موازین می‌باشد که البته این انطباق دائمی را نیز می‌توان به دو حالت عصمت و تالی تلو تقسیم کرد که تفکیک آن در اینجا چندان اهمیتی ندارد و حتی اگر هم قرار باشد تفکیک شود مانعی نداشته و به این صورت می‌شود که:

مرتبه پنجم: انطباق دائمی و مستمری که امکان ترک آن نیز وجود دارد.

مرتبه ششم: استمراری که دارای عصمت بوده و اصلاً خلاف انجام نمی‌دهد.

اینها مراتب پنج یا شش‌گانه‌ای است که در اینجا وجود دارد. پس وقتی گفته می‌شود عدالت وصف فعل است و مفهوم آن حرکت منطبق با موازین شرع می‌باشد این می‌تواند به‌گونه‌ای باشد که از آن معنای عامی اراده شود که حتی مرتبه اوّل و دوم را نیز در بربگیرد، اما در اینجا مشخص است که مناسبات حکم و موضوع در اینجا این‌چنین اقتضاء می‌کند که هنگامی که گفته می‌شود ﴿وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُم﴾ دو عادل بیاورید و موارد دیگری از این قبیل، در اینجا مفهوم عادل و عدل در مطلق آنچه از طاعات که از شخص صادر می‌شود و معاصی‌ای که از او ترک می‌شود که شامل مرتبه اوّل و دوم بشود استعمال نشده است؛ به‌عبارت‌دیگر عادل در مفهوم اول و دوم استعمال نشده است و این یا به دلیل این است که مناسبات حکم و موضوع در اینجا است و یا به این دلیل است که مفهوم در عادل در اینجا همان‌طور که گفته می‌شد مفهوم مشتقی که در آن ملکه اخذ شده است و ملکه هم نه به معنای قبل بلکه فعل مستمر در او اخذ شده است، این‌طور باید گفته شود. این مقصود است که بنابراین قسم اول و دوم را حتماً شامل نخواهد شد بلکه شامل کسانی می‌شود که اغلب یا دائماً فعلشان منطبق بر شریعت و ضوابط می‌باشد و در مرتبه اغلبی اگر تخطّی هم بشود بلافاصله توبه می‌کند و این صورت در عدالت مقصود است.

پس به‌طور کل قائل به قول سوّم که می‌گوید عدالت وصف فعل است و در آن ملکه نیست (با دو مؤلفه‌ای که قبلاً گفته شد) در مؤلفه سوّم گفته می‌شود که عدالت آن است که استمراری در فعل طاعات و ترک معاصی باشد و درواقع این فعل طاعات و ترک معاصی در شخص غلبه داشته باشد و به‌طور کل شخص در صراطی حرکت می‌کند و در ریلی پیش می‌رود که غالباً در حرکت او این موازین رعایت می‌شود و اگر هم نادراً تخطّی انجام می‌شود این شخص با توبه بازمی‌گردد.

این هم مطلب دیگری است که قاعدتاً قائل این مطلب را می‌گوید.

گاهی می‌شود که شخصی هم‌زمان در یکی معصیت انجام می‌دهد و در یکی طاعت انجام می‌دهد که در اینجا باید گفت این فعل شخص خارج است و فعل دیگرش منطبق است؛ یعنی درآن‌واحد شخص می‌تواند عاصی و خارج از موازین باشد و در جهت دیگر فعل او منطبق باشد بر موازین.

سؤال 1: آیا مقتضای معنای لغوی هم همین استوا می‌باشد؟

جواب: معلوم نیست که در لغت این معنا باشد، چراکه در لغت یک کاری که در یک لحظه توسط شخص انجام می‌شود و مطابق با موازین می‌باشد را عدل می‌داند و کسی که این فعل از او صادر می‌شود عادل است.

سؤال 2: استوا در جایی است که فعل در شخص مستمر باشد!

جواب: خیر، این فعل یک فعل عدل می‌باشد و معنای اصلی استواء استمرار نمی‌باشد و درواقع این شخص در هر فعلی بر صراط می‌باشد منتهی این کلمه عادل هنگامی که حالت مشتق آن قید می‌شود بر اساس آنچه در اصول گفته شده است در این مشتق یک استمراری وجود دارد که ممکن است این به دلیل وضع مشتقی آن باشد و یا اینکه به خاطر مناسبات حکم و موضوع وقتی که گفته می‌شود عدل یعنی در اینجا اکثریاً و غالباً این‌گونه باشد.

آنچه گفته شد مطلب سوّمی است که در این نظریه وجود دارد و تا اینجا بحثی است که مرحوم خوئی و دیگر قائلین این قول می‌فرمایند.

حال در همین‌جا بایستی به این نکته توجّه شود که اگر از بحث لغوی خارج شویم این تعریفی که با عنصر و مؤلفه سوّم مرحوم خوئی می‌فرمایند ممکن است کسی این‌چنین بگوید که این تعریف ملازم با آن ملکه به آن مفهومی است که گفته می‌شد، این سؤال در ذهن شما وجود داشته باشد تا در بحث بعدی پیرامون آن بیشتر بحث شده و مطلب واضح شود. پس ممکن است گفته شود که این دو بر یکدیگر منطبق می‌باشد که البته جواب این سؤال بعداً عرض خواهد شد.

### قید چهارم: جایگاه انگیزه در افعال شخص

مطلب چهارمی که در کلمات مرحوم خوئی و قائلان به این قول (البته با تقریری که در اینجا از قول مرحوم خوئی عرض می‌شود) آمده است این است که؛ حال همین فعل طاعت و ترک معصیت ناشی از چه انگیزه و عامل درونی است؟ آیا به هر صورتی که باشد به آن عدل و عادل گفته می‌شود؟ یا اینکه در آن سائق و انگیزه هم یک قیدی وجود دارد؟

این سؤالی است که در محور چهارم مرحوم خوئی مطرح نموده‌اند.

ایشان در اینجا می‌فرمایند که گاهی ترک معصیت و یا فعل برخی طاعات در توسّلیات حالت طبیعی شخص می‌باشد، مثلاً کسی اصلاً شهوت ندارد، یا غضب ندارد و به‌طور کل به صورت طبیعی شخص سراغ این گناهان نمی‌رود و اصلاً تمایلی به گناه ندارد –به شکل طبیعی، نه به خاطر خدا و شریعت و پیغمبر و امثال اینها- پس این حالتی است که شخص به شکل طبیعی اصلاً این گناهان را انجام نمی‌دهد و یا در توسلّیات شخص طاعات را به صورت طبیعی انجام می‌دهد. مثلاً شخصی در محیطی بزرگ شده و روحیه او این‌چنین شکل گرفته است که آن کار را انجام نمی‌دهد و این کار را انجام می‌دهد و اصلاً توجهی به خدا و پیغمبر و معاد ندارد بلکه طبع او این‌چنین است که این کار را انجام می‌دهد.

آیا این صورت نیز عدل است؟

مرحوم خوئی می‌فرمایند این عدل نیست و آنچه در شرع گفته می‌شود این نیست. همان‌طور که در نقطه مقابل این صورت ایشان می‌فرمایند که در جایی که کسی از اوحدی است که در مدار عشق و حب خدا حرکت می‌کند –که به سیّد مرتضی مثال می‌زنند که هیچ‌گاه از او معصیت صادر نشده بوده- به‌طور کل همان تالی تلو معصومین و همچنین خودِ معصومین، با این اصطلاحی که در اینجا گفته می‌شود این هم عدل نیست بلکه فوق عدل می‌باشد. ایشان در بحث چهارم می‌فرمایند که آن کسی که انگیزه‌ای طبیعی برای فعل طاعات و ترک معاصی دارد و اصلاً به طبع خود حالتی ندارد که به دنبال اینها برود این صورت ارزشی نداشته و به آن عدل گفته نمی‌شود، همان‌طور که آن کسی که در اوج می‌باشد بالاتر از عدل بوده و از دایره بحث خارج می‌شود.

در مؤلّفه چهارم گفته می‌شود که عدل آن است که فعل طاعت و یا ترک معصیت ناشی از خوف و رجاء من الله باشد، اینکه مستمرّا این کار را انجام می‌دهد و یا معصیت را ترک می‌کند این می‌بایست بر پایه ترس و امید به خدا باشد که در چنین حالتی عدل معنا پیدا می‌کند.

این عنصر چهارم می‌باشد که ان‌شاءالله در جلسات آینده مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.